

مجله‌ی علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز
سال هشتم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۹۶ (پیاپی ۱۵)

بررسی چگونگی توجه به حقوق کودک در داستان بچه‌های قالیباخانه؛ با تأکید بر حقوق کار در نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی

حسین کیانی* الناز جهانگیری** سعیده حسن‌شاهی***
دانشگاه شیراز دانشگاه کاشان

چکیده

پدیده‌ی کار کودکان در گذشته نیز وجود داشته؛ اما امروزه به دلیل تغییر نظام‌های اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی، بیشتر در کانون توجه قرار گرفته است. در این میان ادبیات کودک به عنوان یکی از ابزارهای مهم نشر و القای نیازهای کودکان می‌تواند مخاطب را به رعایت حقوق کودک تشویق کند. داستان بچه‌های قالیباخانه نوشته‌ی هوشنگ مرادی کرمانی از آثاری است که در آن به کودک و حمایت‌های حقوقی او توجه شده است. این مقاله در پی آن است که با تبیین مؤلفه‌های حقوقی کودکان کار در نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی، چگونگی توجه نویسنده را به حقوق کودک بر اساس روش تحلیل محتوا بررسی نماید. نتیجه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که سن کار، ساعت کار، دستمزد کودک، محیط کارگاه و کودک‌آزاری از مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق کار کودک است که نویسنده با زبانی ساده و دور از تکلف و به گونه‌ای غیرمستقیم به آن پرداخته است. توصیف‌های دقیق و جزئی‌نگر، تنوع در شخصیت‌ها و بهره‌گیری از زبان عامیانه و همه‌فهم در داستان سبب شده که خواننده به آسانی این مؤلفه‌ها را دریابد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات کودک، بچه‌های قالیباخانه، حقوق کودکان کار، نظام حقوقی ایران، هوشنگ مرادی کرمانی.

* دانشیار زبان و ادبیات عربی hkyaanee@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی jahangirielnaz@ymail.com

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی sarahasanshahi@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

امروزه سیستم‌های اجتماعی و فرهنگی چنان در هم تنیده شده‌اند که مطالعه و پژوهش جداگانه در هر یک از علوم نتیجه‌ای عمیق و مطابق با واقعیت‌ها را در پی نخواهد داشت. این درهم‌تنیدگی سبب شده تا گرایش به مطالعات میان‌رشته‌ای یک الزام باشد. «در این میان علوم انسانی معطوف به مطالعه‌ی ویژگی‌های انسانی و برخوردار از زیرشاخه‌های متنوع فلسفی، حقوقی، عقیدتی، هنری، زیباشناسی، سیاسی و... است که نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل از هم جدا کرد، بلکه تخصص‌گرایی، دقت و عمیق‌شدن در یک بعد، باعث تجزیه و جدایی آن‌ها از یکدیگر شده است» (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۰). ادبیات به‌عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی رابطه‌ی تنگاتنگی با علوم عمومی چون فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق و... دارد؛ بنابراین ضرورت توجه به مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات، به‌ویژه ادبیات کودک که محور این پژوهش است، امری ضروری است.

ادبیات به گونه‌ای گسترده و عمیق ریشه در واقعیت‌های اجتماعی دارد. ادبیات واقع‌گرا به واقعیت‌های صریح و آشکاری توجه می‌کند که در متن جامعه حضور دارد؛ واقعیت‌هایی که در قالب‌های تلخ و گزنده به وقوع می‌پیوندد و با شرایط عصر خود برخوردی بی‌واسطه دارند. از میان مکتب‌های ادبی، مکتب واقع‌گرایی اجتماعی به این موضوع توجهی ویژه دارد. این قسمت از واقع‌گرایی عمده‌ی توجه خود را به زندگی مردمان فرودست، بیان مشکلات طبقاتی و روند مبارزات و انقلاب‌ها معطوف می‌کند و همچنین بسیاری معتقدند بنیان این مکتب تأکید بر مسئله‌ی «کار» است (نک: نوریان محمدی، ۱۳۹۱: ۱۸).

حقوق کار کودک از جمله مسائل مهم اجتماعی است که در کانون توجه برخی ادیبان بوده است. بعضی نویسندگان بزرگ جهان، با تأکید بر حقوق فراموش‌شده‌ی کودکان در آثار خود، سبب اثرگذاری بیشتر در این قوانین شده‌اند. چارلز دیکنز در اثر خود به نام *الیور توییست*، نابسامانی‌های کودکان کار را در انگلستان آن زمان به تصویر کشید و در قوانین مربوط به کودکان مؤثر واقع شد.

این مسئله در ایران در کانون توجه بسیاری از نویسندگان حوزه‌ی ادبیات کودک قرار گرفته است؛ نویسندگانی مانند هوشنگ مرادی کرمانی، محمود دولت‌آبادی، احمد

محمود، سیمین دانشور، محمدعلی جمالزاده، جلال آل‌احمد و محمدرضا یوسفی موضوع حقوق کار را بن‌مایه‌ی برخی داستان‌های خود قرار داده‌اند.

داستان *بچه‌های قالبیافخانه* اثر هوشنگ مرادی کرمانی، روایت کودکانی است که به دلیل وضعیت نابسامان اجتماعی و فقر خانواده، مجبور به کارکردن در قالبیافخانه با شرایط ظالمانه می‌شوند. هر یک از آنان برای رهایی از این وضعیت اقدام‌هایی انجام می‌دهند؛ اما قربانی شدن و آوارگی پایان کار این کودکان است. نویسنده در این داستان تضییع حقوق کودکان کار را تبیین کرده است. تصویری که نویسنده از قالبیافخانه ارائه می‌دهد، واقعیتی است از کارگاه‌های قالبیافی، که در آن «اطفال به‌ویژه دختران زیر دوازده سال به صورتی گسترده به کار گرفته می‌شوند. در این کارگاه‌های خصوصی، کودکان در بدترین شرایط بهداشتی و ایمنی محیط کار در هفته بیش از ۷۲ ساعت در ازای دریافت دستمزدهایی ناچیز کار می‌کنند. آنان بعد از مدتی اشتغال به کار قالبیافی اغلب به بیماری‌هایی نظیر سل و چشم درد و تراخم مبتلا می‌شوند» (بیگی، ۱۳۸۸: ۱۴۲).

در اهمیت و ضرورت این پژوهش باید گفت که موضوع داستان *بچه‌های قالبیافخانه*، مخاطب عام و خاص را برمی‌انگیزد و شرایط مشقت‌بار کودکان کار و همچنین حقوق از دست‌رفته‌ی آنان را که امروزه در سطح داخلی و بین‌المللی مورد توجه خاص قرار گرفته، برای خواننده به تصویر می‌کشد. این داستان، به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم برای نشر و القای نیازهای بشری کودکانی که شمار می‌رود که دوران کودکی خود را قربانی فقر خانواده، شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه و نارسایی نهادهای اجتماعی حمایت‌کننده کرده‌اند. از آنجا که داستان *بچه‌های قالبیافخانه* برگرفته از واقعیت‌های تلخ و شرایط کاری کودکان است، زمینه‌ی مناسبی برای بررسی حقوق کار کودک فراهم آورده است.

۱-۲. هدف پژوهش

این پژوهش در پی تطبیق حقوق کودکان کار در داستان *بچه‌های قالبیافخانه* و همچنین نشان دهنده‌ی میزان توجه نظام حقوقی ایران به وضعیت کودکان در محیط کار و نقض حقوق آنان است. افزون‌براین، نگارندگان می‌کوشند قابلیت‌ها و ظرفیت‌های این داستان را در بیان معضلات حقوقی و کاستی‌های موجود با درون‌مایه‌ی حقوقی بیان کنند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. در داستان *بچه‌های قالیبافخانه* به چه مؤلفه‌هایی از حقوق کودکان کار توجه شده است؟

۲. درون‌مایه‌های حقوقی کودکان کار در داستان تا چه میزان می‌تواند به حقوق کودکان کار کمک کند و اجرای آن را گوشزد نماید؟

۱-۴. پیشینه‌ی پژوهش

آثار هوشنگ مرادی کرمانی به دلیل اقبال فراوان از سوی مخاطبان و پژوهشگران، بارها نقد و بررسی شده است. پایان‌نامه‌های فراوانی نیز در پیوند با داستان‌های نویسنده، به نگارش درآمده است. نقد جامعه‌شناختی، نقد روان‌شناختی و بررسی نقش‌های زبان در آثار مرادی کرمانی بیشتر از موضوع‌های دیگر در کانون توجه پژوهشگران بوده است (نک: پویان، ۱۳۹۳).

صفایی و ادهمی (۱۳۹۱) مؤلفه‌های طنز گروتسک را در داستان‌های *بچه‌های قالیبافخانه* بررسی کرده و دریافته‌اند که مرادی در ترسیم جهان گروتسکی داستان و پرداختن به شرایط اسفبار کودکانی که در این کارگاه‌های مخوف قربانی می‌شوند، بسیار مهارت داشته و کوشیده واقعیت‌های تلخ اجتماعی را با روشی مستندگونه افشا کند.

پویان و صفی‌جهانشاهی (۱۳۹۲) در پژوهش خود به آسیب‌شناسی کار کودکان در آثار مرادی کرمانی پرداخته و دردها و نابسامانی‌های اجتماعی آنان را بررسی کرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که مرادی کرمانی با به تصویر کشیدن نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خواسته دلایل کار کودکان را به جامعه گوشزد نماید.

صفایی و ادهمی (۱۳۹۴) الگوهای طنز را در آثار کرمانی بررسی کرده و بر این باورند که در خط سیر آثار مرادی، طنز او به تدریج دچار تحول شده و به سوی طنزی پنهان با سازوکارهای پیچیده و نامشخص پیش رفته است؛ به گونه‌ای که خواننده برای درک چنین طنزی نیاز دارد لایه‌های زیرین اثر را جست‌وجو کند.

اما در خصوص تطبیق کار کودک در ادبیات، تنها یک پژوهش یافت شد که در آن انتظاری و جدائیان (۱۳۹۰) به بررسی نحوه‌ی بازنمایی فرهنگ کار در کتاب‌های تألیف‌شده‌ی داستانی کودکان (۷ تا ۱۲ سال) در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ پرداخته است. در

این پژوهش تلاش شده نقش عوامل اصلی جامعه‌پذیری در ترویج و تشویق ارزش‌ها و نگرش‌های مثبت به کار بررسی شود.

همچنین پژوهش‌هایی در پیوند با موضوع این پژوهش، یعنی حقوق کار کودک انجام شده است؛ برای مثال، قراچورلو (۱۳۸۴) در پژوهش خود علاوه بر تقسیم‌بندی کودکان کار، به مطالعه‌ی قوانین و مقررات ایران در خصوص آن‌ها پرداخته است. لهسایی‌زاده و اشرفی (۱۳۸۱) نیز در مطالعه‌ی موردی خود عوامل تعیین‌کننده‌ی کار کودکان را در شهرستان کاشان بررسی کرده‌اند. همچنین زارع شاه‌آبادی و همکارانش (۱۳۸۸) نقش خانوادگی نابسامان را بر پدیده‌ی کودکان کار واکاوی نموده‌اند. کلانتری و کیانی (۱۳۸۵) با تکیه بر شاخص توسعه‌ی انسانی، به بررسی تطبیقی کار کودکان در کشورهای پیشرفته و جهان روبه‌توسعه پرداخته‌اند؛ افزون‌براین، با بررسی آمارهای اشتغال و بیکاری در کشورهای صنعتی و جهان سوم و با تکیه بر داده‌های موجود در زمینه‌ی کار کودکان، میزان کار کودکان را در ایران با کشورهای صنعتی و جهان سوم مقایسه کرده‌اند. همچنین مهدوی مزینانی و همکارش (۱۳۹۰) به آسیب‌شناسی حقوقی کار کودکان و نوجوانان در کسب‌وکارهای خانوادگی پرداخته و ابعاد چالش حقوقی کار کودکان در خانواده را بررسی کرده است.

پژوهش حاضر علاوه بر اشاره به مؤلفه‌های حقوق کودکان کار در داستان بچه‌های قالیباخانه، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های این داستان را در بیان معضلات حقوقی و کاستی‌های موجود با درون‌مایه‌ی حقوقی بیان می‌کند. بر اساس بررسی‌های پژوهشگران این نوشتار، هنوز پژوهشی مستقل و جامع در حوزه‌ی مطالعه‌ی تطبیقی حقوق کار کودکان در ادبیات داستانی ایران و به گونه‌ی ویژه در داستان بچه‌های قالیباخانه هوشنگ مرادی کرمانی به نگارش در نیامده است.

۱-۵. روش پژوهش

این پژوهش کیفی، با رویکرد توصیفی‌تفسیری و روش داده‌یابی کتابخانه‌ای و داده‌کاوی تحلیل محتوای قیاسی انجام گرفته است. نگارندگان در این مقاله پس از بررسی مبانی نظری حقوق کودک، تطبیق شاخصه‌های حقوقی با داستان بچه‌های قالیباخانه، بررسی چگونگی توجه نویسنده به حقوق کودکان، مؤلفه‌های تعریف‌شده در حقوق کودک را از داستان استخراج کرده‌اند؛ همچنین، چگونگی پردازش این موضوعات توسط نویسنده نیز بررسی و تحلیل شده است.

۲. مبانی نظری پژوهش

۲-۱. حقوق کار کودکان و نوجوانان

برای بازشناسی هرچه بهتر حقوق کار کودک، از نظر حقوقی باید محدوده‌ی سن کودکی روشن شود. هرچند گفته شده «گوناگونی نژادها، فرهنگ‌ها و شرایط جغرافیایی تعیین‌کننده‌ی این محدوده است» (منصور، ۱۳۶۲: ۱۶۶)، در تعیین سن کودکان اتفاق نظر وجود ندارد. «گمیج بر این باور است که دوره‌ی کودکی اولیه، از تولد تا ده‌سالگی است و الواین، تاریخ‌نگار اجتماعی، این دوره را تا چهارده‌سالگی می‌داند. مایلز دوران کودکی را تا هجده‌سالگی استمرار می‌دهد و آن را قانونی بین‌المللی می‌شمارد که مبتنی بر توافق سال ۱۹۹۰ بین حدود بیست کشور است» (خسرونژاد، ۱۳۸۲: ۸۵).

ماده‌ی یک کنوانسیون حقوق کودک، منظور از کودک را هر انسان کمتر از هجده‌سال دانسته است؛ مگر اینکه طبق قانون قابل اعمال داخلی و حاکم در باب کودک، سن قانونی کمتر تعیین شده باشد که در این صورت قانون اخیر مقدم است (نک: بلیغ و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۱۹). در قوانین داخلی، تعریف خاصی برای طفل ارائه نشده و تنها معیار تمایز کودکان از بزرگسالان، سن بلوغ دانسته شده است. به این ترتیب، ماده‌ی ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی، سن بلوغ در دختران و پسران را به ترتیب نه و پانزده سال قمری تمام تعیین کرده است. برای حل تعارض این دو قانون با یکدیگر، با استناد به قسمت اخیر ماده‌ی یک کنوانسیون مبنی بر اینکه «مگر اینکه طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن قانونی کمتر تعیین شود»، تعیین محدوده‌ی سنی کودک توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته شده و به نوعی قوانین داخلی در این زمینه مبنا قرار گرفته است؛ از این رو، در ایران ملاک نهایی تمایز کودک و بزرگسال سن بلوغ آنان است که در قوانین جاری، در حوزه‌ی کار، همان کمتر از پانزده سال را برای کودک اعم از دختر و پسر در نظر می‌گیرند.

در خصوص حمایت از حقوق کودک، یکی از مهم‌ترین معضلاتی که مانع از احقاق حقوق او می‌شود، کار کودک یعنی بهره‌کشی و به‌کارگماشتن او بدون رعایت شرایط سن قانونی اوست. «این اصطلاح برای بیشتر مردم جهان، ناآشنا نیست و در آغاز کودکانی را در بر می‌گرفت که زیر سن قانونی (پانزده سال) بوده و در کارگاه صنعتی و غیرصنعتی و همچنین کارخانه‌ها مشغول به کار بودند» (رسولی، ۱۳۸۱: ۱۹۶؛ بیگی، ۱۳۸۸: ۱۴۰)؛ اما این اصطلاح اکنون به کارهایی که کودکان انجام می‌دهند، به‌ویژه

کارهایی که از درس خواندن آنان جلوگیری می‌کند یا برای سلامتشان زیانبار است، گفته می‌شود (نک: کلانتری و کیانی، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۵۹) با این هدف که کودک باید در دوران کودکی‌اش به معنای واقعی نزد والدین خود کودکی کند، از رهگذر اصل نُه، به سن و شرایط کاری کودکان توجه کرده است؛ از این رو، به نحو التزام از دولت‌ها خواسته که از استثمار اقتصادی کودک و هر گونه کاری که برایش زیانبار بوده یا موجب توقف در تحصیل او شده یا برای بهداشت جسمی، روحی، اخلاقی و اجتماعی او مضر باشد، جلوگیری نمایند و برای تأمین این منظور، حداقل سن و حداکثر ساعات کار و سایر ضمانت‌اجراهای آن را تصویب و به اجرا درآورند. به دنبال آن در ایران برای اولین بار در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی به واسطه‌ی وضعیت ناگوار دختران و پسران شاغل در کارگاه‌های بافندگی قالی در کرمان، والی ایالت کرمان و بلوچستان به درخواست دولت، فرمان حمایت از کارگران کودک را صادر نمود. پس از آن در سال ۱۳۲۵ اولین متن قانونی کار به تصویب رسید که در زیر فصل چهارم آن به شرایط کار کودکان اختصاص یافت (مهردوی مزینانی و مزینانی، ۱۳۹۰: ۱۲۷). همچنین در راستای بهبود وضع کودکان قانون تشدید مجازات به‌کارگماردن اطفال کمتر از دوازده سال در کارگاه‌های فرش‌بافی مصوب ۱۳۴۷ پیش‌بینی شد.

۲-۲. مؤلفه‌های حقوق کار کودکان

در عرصه‌ی حقوق، با وجود قوانین بین‌المللی و سازمان کار، کار کودکان به‌عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی نگران‌کننده خود را نشان می‌دهد؛ زیرا با وجود تعریف‌های رسمی در سطح جهانی و داخلی، کودکان کمتر از پانزده سال مصرف‌کننده به شمار می‌روند؛ این در حالی است که کودکان زیر پانزده یا حتی ده سال، نه تنها کار می‌کنند بلکه از کمترین حقوق و مزایای پیش‌بینی‌شده برای کارگران برخوردار نیستند. این امر تا جایی پیش رفت که کار و اشتغال کودکان به معضلی فراگیر در سراسر جهان به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه تبدیل شد و همچنین آنان را در معرض استعمار شدید به شکل کار سخت در ساعات طولانی برای حداقل درآمد قرار داد (نک: قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۲).

۲-۲-۱. سن کار

درواقع مسئله‌ی سن کار کودکان به تعریف جهانی و تعریف هر کشور از آن بستگی دارد؛ برای نمونه، در سطح بین‌المللی، پیمان‌نامه‌ی شماره‌ی ۱۳۸ سازمان جهانی کار

(ILO) تحت عنوان «حداقل سن اشتغال» از کشورهای تصویب‌کننده می‌خواهد تا راه‌های مؤثر در از بین بردن کار کودک را جست‌وجو کنند و به تدریج حداقل سن مجاز برای اشتغال را به گونه‌ای افزایش دهند که با شرایط رشد کامل جسمانی و عقلانی افراد جوان سازگار باشد (محمدی، ۱۳۸۴: ۴۳).

کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۱ محدوده‌ی سنی کودک را کمتر از هجده سال می‌داند. به دنبال توجه سازمان جهانی کار و آثار زیانباری که از اشتغال کودکان صغیر ناشی می‌شد، به تدریج اندیشه‌ی تعیین حداقل سن شروع کار مطرح و هویدا شد. این سن در نخستین مقررات در بعضی از کشورهای صنعتی شش سال تعیین شده بود؛ اما کم‌کم به هشت تا دوازده سال افزایش یافت و امروزه در بیشتر کشورها دوازده تا شانزده سال است. قانون کار مصوب ۱۳۳۷ ایران، حداقل سن برای شروع به کار را دوازده سال تعیین کرده بود؛ اما قانون کار جدید (مصوب ۱۳۶۹) جمهوری اسلامی ایران با تجدیدنظر قانونگذار در این باره به پانزده سال افزایش یافت؛ بنابراین کسی که پانزده سال تمام نداشته باشد کارگر محسوب نمی‌شود (نک: ابادری فومشی، ۱۳۸۶: ۱۹۷).

۲-۲-۲. ساعت کار

سازمان یونسف در سال ۱۳۶۵ یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های شناخت کار استعمارگرانه‌ی کودک را کار تمام‌وقت در سن بسیار کم و ساعات طولانی کار آنان دانست؛ زیرا کار کودک در ساعات طولانی، رشد جسمی و تندرستی او را به خطر انداخته و سبب ابتلای او به انواع بیماری‌ها می‌شود.

طبق ماده‌ی ۵۱ ساعت کار در این قانون مدت‌زمانی است که کارگر نیرو یا وقت خود را به منظور انجام کار در اختیار کارفرما قرار می‌دهد؛ به غیر از مواردی که در این قانون مستثنا شده است، ساعات کار کارگران در شبانه‌روز نباید از هشت ساعت تجاوز نماید. قانونگذار ساعات کاری که برای کارگر نوجوان در نظر گرفته، کمتر از کارگران معمولی است. از رهگذر ماده‌ی ۸۲ قانون کار، کارگر نوجوان از پانزده تا هجده‌سالگی در طول دوره‌ی کاری خود، نسبت به سایرین، روزانه از نیم ساعت کار کمتر و زمان استراحت بیشتر برخوردار است. علت این امر، خاصیت دوره‌ی نوجوانی و اهمیت سلامت نوجوانان است (نک: مهدوی مزینانی و مزینانی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

۲-۲-۳. دستمزد

دستمزد عبارت از آن اجرتی است که کارفرما در برابر کاری که کارگر برای او انجام داده، می‌پردازد. دستمزد گاهی پول است که در این صورت لازم است مبلغ و نوع آن معین باشد؛ گاهی نیز از مواد دیگری مانند خوراک و لباس و غیر از این است (قریشی، ۱۳۵۲: ۱۹۰). دستمزد وسیله‌ی امرار معاش کارگر است. زندگی کارگر و موقعیت خانوادگی و اجتماعی او وابستگی کامل به کمیت مزد دارد. دستمزد منصفانه و مناسب در همه‌ی زمان‌ها جزو توقعات اولیه‌ی کارگران محسوب می‌شده است. حساسیت به این موضوع در موازین بین‌المللی و قانونگذاری داخلی کاملاً مشهود است (نک: هاشمی، ۱۳۷۰: ۸۲)؛ تا جایی که قانون کار از رهگذر ماده‌ی ۳۵ به صورت جداگانه این اصطلاح را تعریف کرده و آن را عبارت از وجوه نقدی یا غیرنقدی یا مجموع آن‌ها که در مقابل انجام کار به کارگر پرداخت می‌شود می‌داند.

بیان این مفهوم از دو جهت دارای اهمیت است: نخست آنکه مزد تابع نظام خاصی است و هدف این است که با حمایت از مزد، طلب کارگر یک طلب عادی تلقی نشود و پرداخت آن به نحوی تأمین گردد که اداره‌ی زندگی کارگر دچار اختلال نشود؛ دوم آنکه مزد مبنای محاسبه‌ی بسیاری از وجوهی است که برابر قانون باید به کارگر پرداخت شود (نک: طاهری، ۱۳۸۸: ۹۸).

امروزه دستمزد کارگران به وجوه نقد یا غیرنقد محدود نیست و از سایر مزایا مانند مرخصی با استفاده از حقوق و مزایای بیمه‌ی تأمین اجتماعی نیز برخوردار هستند که برای کارگر و خانواده‌ی او بسیار اهمیت دارد. این در حالی است که کودکان کار از چنین حقوق و مزایایی محروم هستند و به دلیل عدم سازماندهی و برنامه‌ریزی مدون برای احقاق حقشان توسط قانونگذار، از حمایت کارفرما بی‌بهره‌اند.

۲-۲-۴. محیط کارگاه

مسائل مربوط به محیط کار از مدت‌ها پیش مطرح بوده و همزمان با افزایش خطرات و صدمات جسمانی و روانی حین کار، شرایط این محیط به‌ویژه برای کار کودکان اهمیت بیشتری پیدا کرده است. چه بسا محیطی که کودکان در آن کار می‌کنند، مناسب نباشد و همچنین سودجویی اقتصادی کارفرما، ضعف شخصیتی نوجوان در محیط کار، عدم اطلاع اطفال از قوانین حمایتی موجود و در نهایت ضعف قوانین حمایتی باعث آسیب‌رسیدن به آنان بشود (نک: محمدی، ۱۳۸۴: ۴۱).

برای بهبود وضعیت کودکان کار و حمایت از حقوق آنان، قانونگذار ضمن تعریف محیط کار به شرایط و اصول استاندارد آن نیز پرداخته است و در ذیل ماده‌ی چهار قانون کار، کارگاه این گونه توصیف شده است: کارگاه محلی است که کارگر به درخواست کارفرما یا نماینده‌ی او در آنجا کار می‌کند. این محل‌ها شامل مؤسسات صنعتی، کشاورزی، معدنی، ساختمانی، ترابری، مسافربری، خدماتی، تجاری، تولیدی، اماکن عمومی و امثال آن‌ها می‌شود. کلیه‌ی تأسیسات که به اقتضای کار متعلق به کارگاه‌اند مانند نمازخانه، ناهارخوری، تعاونی‌ها، شیرخوارگاه، مهدکودک، درمانگاه، آموزشگاه حرفه‌ای، قرائت‌خانه، کلاس‌های سوادآموزی و سایر مراکز آموزشی و اماکن مربوط به شورا و انجمن اسلامی، بسیج کارگران، ورزشگاه و وسایل ایاب و ذهاب و نظایر آن‌ها، جزء کارگاه می‌باشند.

۲-۲-۵. کودک‌آزاری

کودک‌آزاری واژه‌ای فراگیر برای چهار نوع از بدرفتاری با کودکان است: آزار جنسی، آزار جسمی، آزار عاطفی و غفلت و بی‌توجهی و سهل‌انگاری. این پدیده از جمله آسیب‌های اجتماعی است که به دلیل گستردگی عوامل مؤثر بر آن و تأثیرات عمیقی که این عوامل بر رشد و شخصیت کودک، خانواده و اجتماع می‌گذارد، باید به‌عنوان یکی از اولویت‌های برنامه‌ریزی روانی اجتماعی، در کانون توجه دولت‌ها قرار گیرد. بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO)، کودک‌آزاری عبارت است از تهدید یا آسیب به سلامت جسم یا روان و سعادت و رفاه و بهزیستی کودک به دست والدین یا کسانی که نسبت به او مسئول هستند.

۳. مؤلفه‌های حقوق کودک در داستان بچه‌های قالبیافخانه

۳-۱. سن کار

سن کار یکی از دقیق‌ترین شاخصه‌هایی است که نویسنده به گونه‌ای ویژه به آن پرداخته است. نویسنده زمان و مکان داستان را در روستا قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از آشنایی‌زدایی که شکستن پاکی و تقدس روستا و افراد روستایی را به دنبال دارد، ضمن بیان ویژگی‌های بیرونی شخصیت‌های داستان، با بهره‌گیری از تکنیک توصیف و به شیوه‌ی مستقیم سعی می‌کند اهمیت معضل کار کودک را به شیوه‌ی فنی بیان دارد. او درباره‌ی سن کار بدین گونه عمل می‌کند که با آوردن سنین مختلف در جای‌جای

داستان و بیان ویژگی‌های کودکانی آنان در کنار انجام کارهای زیان‌بار در فضای اندوه‌بار قابلیافخانه، به رعایت‌نشدن قانون کار کودکان زیر سن کار اشاره می‌کند. نویسنده با محور قرار دادن شخصیت زن باردار، اهمیت معضل سن کار را دو چندان نموده است؛ او حیطة‌ی سنی کودکان درگیر با مضرات کار را از همان ابتدای خلقتشان و در بطن مادر قرار داده است. پس از آن، شخصیت «نمکو» قهرمان داستان را برجسته می‌کند که هفت یا هشت‌ساله است.

در جاهای دیگر داستان نیز به سن شخصیت‌های مکمل داستان و دیگر شخصیت‌ها اشاره می‌کند. «صفر» نُه‌ساله و «نیرو» چهارده‌ساله است. همچنین در میان بچه‌های کارگاه افراد بیماری نیز توصیف می‌شوند که از سنین خردسالی وارد کارگاه شده‌اند: «خجیجه نمی‌توانست تند پایه پای اسدو برود. پاهاش صاف نبود، کج بود. موقع راه‌رفتن زانوهایش به هم می‌خورد. ستون فقرات، پشتش خمیده و کج، باسنش عقب‌رفته و طاقچه‌ای ناجور بود. از سه چهارسالگی، هر روز صبح، هوا تاریک، نشسته بود رو تخته، پشت دار قالی، تا شب وقتی می‌ایستاد خیال می‌کردی دارد می‌نشیند. ایستادنش نیم‌نشسته بود» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۶۸).

از طرف دیگر انتخاب شخصیت داستانی دختر موجب اثرگذاری هر چه بیشتر بر خواننده می‌شود؛ چراکه سلامت و تناسب اندام زن از اهمیت فراوانی برخوردار است و نویسنده‌ی داستان با اشاره به شخصیت «خجیجه»، که به خاطر ازدست‌دادن سلامتی‌اش در قابلیافخانه جان خود و فرزندش را از دست می‌دهد، به گونه‌ای غیرمستقیم به رعایت‌نکردن قانون سن کودکان کار اشاره دارد.

۳-۲. ساعت کار

در داستان، کودکان کار ساعت‌های طولانی از شبانه‌روز را در کارگاه و به دور از خانواده‌ی خود سپری می‌کنند. آنان تحت شرایط سخت و بدون‌وقفه تمام ساعات روز را تا پاسی از شب به کار مشغول هستند؛ بدین گونه که پیش از طلوع آفتاب شروع به کار می‌کنند و سه ساعت از شب رفته از کارگاه بیرون می‌آیند. فشرده‌گی کار آنان به حدی است که از حداقل زمان برای غذا خوردن و رفع حاجت نیز محروم هستند: «ناهار را همان جا می‌خوردند، توی کارگاه پشت کار... روزهایی که نان ذرت می‌خوردند، بیشتر تو مستراح می‌ماندند» (همان: ۴۶).

در حقیقت کار سنگین و طولانی‌مدت، ناراحتی شدید روحی در اطفال را سبب می‌شود و به سلامت روانی آنان آسیب‌های جدی وارد می‌کند (نک: محمدی، ۱۳۸۴: ۶۰). نویسنده به خودکشی یکی از شخصیت‌های داستان اشاره می‌کند که در نتیجه‌ی این آسیب‌های روحی اتفاق می‌افتد. نویسنده این معضل روحی را امری فراگیر در میان کارگران قالبیافخانه می‌داند. کار زیاد از حیث تندرستی نیز اطفال را با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌سازد تا جایی که به استخوان‌بندی آن‌ها فشار آورده و موجب تغییر شکل بدن آن‌ها می‌شود. «کار کردن در ساعات طولانی به‌ویژه در خصوص مشاغل قالبیافی، اطفال شاغل در آن‌ها را پس از پنج تا هفت سال کار کردن با مشکلات بینایی، کم‌خونی و ضعف عمومی بدن و... مواجه می‌کند» (بیگی، ۱۳۸۸: ۱۵۰). نویسنده تمامی مشکلات جسمی را بدون کم و کاستی در داستان منعکس می‌کند و طنزی سیاه را چاشنی آن قرار می‌دهد تا توجه عامه‌ی مردم و مسئولان را بیشتر و بیشتر به این مسئله جلب کند. او با دقت در وصف و استفاده از تصویر دیداری، شنیداری و ذکر جزئیات به توصیف ساعات کاری آنان پرداخته و باعث ماندگاری هرچه بیشتر داستان در ذهن مخاطب می‌شود.

۳-۳. دستمزد کودک

دستمزد ناچیز کودکان یکی از بارزترین موارد رعایت‌نکردن حقوق کار کودک در این داستان است که به صورت بستن قراردادهای ظالمانه بین صاحبان کارگاه‌ها و والدین کودک منعکس شده است؛ برای نمونه در قرارداد به‌کارگماردن شخصیت «نمکو» در داستان، علی‌رغم وجود برخی از شرایط مانند معین‌بودن موضوع قرارداد و میزان دستمزد، به کودک‌بودن کارگر توجه نشده؛ کارفرما برای «نمکو» که به خاطر ادای بدهی‌های شخصی (جبران خسارت حیوان تلف‌شده) ناگزیر به کار کردن است، شغلی زیان‌بار و مغایر با شرایط جسمی و روانی او انتخاب کرده است؛ از سوی دیگر تناسب میزان دستمزد کودک با کار او رعایت نشده تا جایی که بهای اندک خر «مم جعفر» در داستان در ازای کار کودک قرار گرفته و دستمزد مشخصی برای کودک تعیین نشده است.

لازم به ذکر است برخی از بچه‌های کارگاه، پیش از تولد، با بهای اندکی خریداری شده‌اند؛ برای مثال، می‌توان به شخصیت «رضو» اشاره کرد که اوستا او را از توی شکم

مادر خریده است. پدرش زارع دست به دهانی بود که با انعقاد قراردادی متعهد شده بود که در قبال پنجاه تومن فرزند خود را از پنج سالگی نزد اوستا برای کار بفرستد. این داستان به صورت تلویحی به نقض ماده‌ی ده قانون کار اشاره دارد که در آن تأکید می‌شود متعاقبین باید از سن قانونی و شرعی (پانزده سال) برخوردار باشند؛ بنابراین انعقاد قرارداد کار توسط کودکان زیر پانزده سال صحیح نیست. گاهی نویسنده برای برجسته‌کردن دستمزد ازدست‌رفته‌ی شخصیت‌ها، از ترانه‌های عامیانه بهره می‌گیرد. نویسنده در قسمتی از داستان، در قالب شعر از زبان شخصیت‌های داستانی به ناتوانی آنان، در اقامه‌ی دعوا از طریق مراجع و نیز به ناتوانی آنان در گرفتن دستمزد بسیار کم از کارفرمای خود اشاره می‌کند:

«رفتم پیش اوستا گفتم... گفتم...»

اوستا، اوستا بده پولم.

مشت نزن تو شاکولم، و صورت ناشورم

گفتم... گفتم... اوسا عرق کردم،

ناخن زیر نخ کردم،

تو خونه‌ی تو بی‌انصاف، نه نون و نه رخت کردم»

(مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۸۲).

این اشعار همچون دیگر ترانه‌های عامیانه «که در هنگام ظلم و تعدی سروده شده‌اند هزل‌گونه و کنایه‌دار است و بازتاب وضعیت اجتماعی در آن متناسب با شدت ظلم طبقه‌ی حاکم است» (موسوی نجف‌آبادی، ۱۳۸۲: ۲).

۳-۴. محیط کارگاه

در این داستان، کارگاه‌ها شرایط و امکانات مطلوب کارگاهی را ندارند؛ نبود امکانات خوابگاهی، کمبود امکانات بهداشتی، تغذیه‌ی ناسالم از مهم‌ترین مشکلات محیط کارگاه‌هاست که نویسنده در داستان به آن‌ها اشاره کرده است.

نویسنده با توجه به عنصر مکان در داستان، این نکته را برجسته کرده است که «اهمیت عنصر مکان بدان سبب نیست که یکی از عناصر هنری داستان را تشکیل می‌دهد یا حوادث داستان در آن جریان می‌یابد. دلیل اصلی و اهمیت مکان در این است که می‌تواند به فضایی تبدیل شود که ساختار داستان را شکل دهد» (اصغری، ۱۳۸۸: ۳۰) و به پردازش شخصیت‌ها کمک کند. این مسئله با نشانه‌شناسی عنوان این داستان

نمودی آشکار می‌یابد. بر این اساس خواننده در اولین برخورد خود با داستان با عنوانی روبه‌رو می‌شود که در آن واژه‌ی بچه به مکان قالیبافخانه اضافه شده است. گویی که کودکان مرادی کرمانی در این داستان نه‌تنها دوران لذت‌بخش کودکی خود را در قالیبافخانه‌ها از دست می‌دهند، بلکه چیزی را در ازای قربانی کردن دوره‌ی کودکی خود به دست نمی‌آورند؛ از این‌رو، با توجه به توصیفات واقع‌گرایانه‌ی دردناک و تأسفبار نویسنده‌ی داستان از محیط کار کودکان، لازم است قانونگذاران پا فراتر گذاشته و قوانین مدون و همراه با ضمانت اجرای قطعی را در قالب قانونی خاص پیش‌بینی کنند تا از این طریق، حقوق ازدست‌رفته‌ی کودکان کار را به آنان بازگردانند.

هوای کارگاه در داستان ملامال از نم داغ، بوی توتون، سیگار، خاک، پرز، شیر تازه، سرفه، آخ تُف، گامپ‌گامپ کوفتن کلوزار و گریه‌ی بچه‌است؛ در این فضا کمتر شخصی می‌تواند کار کند چه رسد به قشر حساس خردسالان که در برابر بیماری‌های عفونی آسیب‌پذیرترند و همواره در معرض بیماری‌های گوناگون قرار دارند. نویسنده با توصیف فضای کارگاه، شرایط نامطلوب حاکم بر آن را گوشزد می‌نماید و ضرورت حفاظت از کودکان را در این محیط یادآوری می‌کند.

وضعیت نامناسب کارگران و فقدان حداقل حقوق قانونی برای ایشان از قبیل سالن غذاخوری و وضعیت نابسامان خوابگاه‌ها، فقدان نظارت، امکانات نامناسب محیطی برای اقامت کارگرانی که به سکونتگاه موقت نیاز دارند، از جمله حقوق ازدست‌رفته‌ی آنان به‌عنوان کارگر است. نویسنده با ذکر توصیف‌ها و با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی مانند تشبیه و اغراق به وضعیت نامناسب خوابگاه اشاره می‌کند: «چنان پاره‌پوره بود که با چهارشاخ خرمن کوبی هم جمع‌کردنشان مشکل بود... بچه‌های تازه‌وارد و اُخت‌نشده را توی گونی‌ها و جوال‌ها می‌کردند و سرشان را با ریسمن می‌بستند تا فرار نکنند. چراکه بچه‌های تخس و نترس بودند و فرار می‌کردند. این بود که آنان را، شب‌ها تو گونی و جوال سربسته، می‌خواباندند تا پای گریزشان بسته باشد و رفته‌رفته عادت کنند» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۴۷).

به دلیل تأثیر فراوان امکانات بهداشتی و تغذیه‌ی سالم بر سلامت جسمی و روانی کودکان، نویسنده بر محرومیت کودکان از این امکانات تأکید کرده و از بیان جزئیات رعایت‌نشدن حقوق کودکان غافل نگردیده و از طریق شخصیت‌های داستانی در جای‌جای داستان به این مسئله توجه کرده است؛ او به توصیف وضعیت کارگرانی می‌پردازد که ناهارشان را همان‌جا توی کارگاه پشت کار می‌خورند؛ آن هم در مکانی

که نه تنها در آن خبری از اغذیه‌ی سالم (غذاهای متنوع از گروه‌های غذایی مختلف) نیست، بلکه موجب مبتلا شدن آنان به بیماری‌های گوناگون از جمله دل‌درد می‌شود؛ در واقع اغلب وعده‌های غذایی آنان با موادی خوراکی از قبیل نان جو، نان ذرت، نان قره‌ماش، اشکنه ساده‌ی بلغور، خشخاش قاتق و بابونه شلوارزنی تأمین می‌گردید. نویسنده برای اثرگذاری بیشتر در توصیف عنصر مکان که آشکارا بیان‌کننده‌ی محرومیت کودکان است، از شگرد گروتسک بهره برده است. در این شیوه‌ی داستانی با درهم‌آمیختن قطب‌های متضاد و نامتجانس، احساسات ناهمگون شادی، نفرت، وحشت و حیرت در خواننده ایجاد می‌شود (نک: صفایی و ادهمی، ۱۳۹۱: ۶). به بیان دیگر مرادی با استفاده از اغراق که یکی از اصول گروتسک است، با کنار هم قراردادن برش‌های مکانی که غالباً تصاویری مشمئزکننده از فضای نامطلوب کارگاه و زندگی آمیخته با فقر کودکان است، از یک طرف احساس نفرت و گناه و وحشت را در خواننده برمی‌انگیزد و از طرف دیگر با استفاده از توصیفات صادقانه و واقعی و بهره‌گرفتن از زبان عامیانه و کنایات و شخصیت‌پردازی کاریکاتوری انسان را در میان اندوهی عمیق به خنده وامی‌دارد؛ همین تناقض است که باعث مانایی هرچه بیشتر پیام داستان می‌شود.

شرایط و فضای فلاکت‌بار در داستان، نشان‌دهنده‌ی نارضایتی نویسنده از وضع نابسامان کودکان کار در کارگاه هاست. انعکاس این ناخشنودی، ضرورت رعایت حقوق کودکان را ایجاب می‌کند که حضور مأموران و بازرسان آگاه در کارگاه می‌تواند تا حد زیادی از تجاوز به حقوق کودکان بالأخص در هنگام کار جلوگیری کند. در هر حال توصیفات غمناک نویسنده از شرایط حاکم بر فضای کارگاه، در برانگیختن مخاطبان از جمله نهادهای قانونگذاری و اجرایی در زمینه‌ی حقوق کودک می‌تواند بسیار نقش‌آفرین باشد.

۳-۵. کودک‌آزاری

چنانکه گذشت منظور از کودک‌آزاری در قانون آزار جنسی، جسمی، عاطفی و غفلت و بی‌توجهی و سهل‌انگاری است. داستان بچه‌های قابلیخانه از معدود داستان‌هایی است که به مسئله‌ی خشونت و آزار کودکان پرداخته است. نگرش نویسنده، در نمایش شخصیت‌های کودکان قربانی، واقع‌گرایانه است. او برای توجه بیشتر به مسئله‌ی خشونت علیه کودکان و شکستن تابوی کودک‌آزاری از تکنیک اغراق در

به‌تصویرکشیدن واقعیت‌ها بهره می‌جوید و شخصیت‌های خود را تا پایان داستان، قربانی نمایش می‌دهد؛ برای نمونه او شخصیت زن یکی از صاحبان قالیافخانه را آنچنان به تصویر می‌کشد که با وجود زنانگی و حس مادریش از شکنجه‌ی کودکان توسط شوهرش لذت می‌برد:

«- زن برو شلاق منه ور دار بیار.

حسینو روی پالان، که روی صورت و دهان رضو بود، نشست. زن اوستا، شلاقی را که سرش زنجیر بود، آورد. اوستا شلاق را گرفت:

- یه پدری ازت در بیارم که خودت حظ کنی.

رضو زیر پالان خرخر می‌کرد و دست و پاهاش را عاجزانه تکان می‌داد. اوستا می‌زد. پالان زیر پای حسینو می‌جنبید. اوستا با تمام قوت، با حرص و کیف شلاق را به پاهای ران‌ها، کفل‌ها می‌زد...

زن اوستا نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد. دندان‌های طلایی‌اش معلوم بود. کیف می‌کرد» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۹۳).

۳-۵-۱. آزار جنسی

منظور از آزار جنسی کودک، وادارکردن کودک به فعالیت‌هایی است که منجر به ارضای جنسی افراد بزرگ‌سال می‌شود. سوءاستفاده‌ی جنسی، تماس‌ها و تعاملات بین کودک و فرد بالغی است که به منظور تحریک جنسی از کودک استفاده کرده است. همچنین مطالعات نشان داده که در بیشتر آزارهای جنسی اعمال‌شده، کودک قربانی دختر بوده است (نک: قراچورلو، ۱۳۸۴: ۱۸۳).

علی‌رغم اهمیت فراوان این موضوع و آسیب‌های جبران‌ناپذیر جسمی و روانی بزه‌دیدگی جنسی اطفال، در داستان *بچه‌های قالیافخانه* به این گونه جرائم، نگاهی گذرا و پوشیده شده است: «تازه شل شدن یه درد بی‌درمونشه، خیلیاشونم که کور می‌شن. تازه اینا که خوبه، بی‌ناموسیاره بگو خودت که می‌دونی سر دخترا چی می‌آرن؟ اوستاهائی که پسر دارن، خدایا از سر تقصیرشون نگذر. رخسارو جونمرگ‌شده تعریف کرد می‌گفت: هفت‌ساله دوشتم که پسر اوستا اذیتم می‌کرد. البته پنهان از باباش. می‌گفت: برا اینکه یهو نرم به باباش بگم زبونمه مهر می‌کرد. یه انگشتونه می‌گذاشت رو زبونم. توش خاک می‌ریخت. خاكا از كت‌های انگشتونه می‌ریخت رو زبونم. اون وقت انگشتونه ره ور می‌داشت و می‌گفت حالا زبونته مهر کردم، اگه حرف بزنی مهر می‌شکنه و من می‌فهمم که تو چی گفتی، اونوقت من می‌دونم چیکارت کنم. خدا ذلیلشون کنه از بس

کارهای ناجور سرش آوردن، مریض شد و مرد. راحت شد» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۷۴).

نویسنده با توصیف حالت‌های درونی و بیرونی شخصیت‌ها، به عاملان ظلم علیه کودکان حالتی هیولاگونه و ترسناک می‌دهد؛ حتی اگر کودک آزار یک جنس مؤنث باشد. او در توصیف جنس مؤنث در این داستان، از سنت‌های جامعه‌ی خود فاصله گرفته و نقش‌های گوناگون مادر، همسر یا دختری را به نمایش گذاشته که در تمامی این نقش‌ها جنس مؤنث، قربانی جهل، بی‌سوادی، خرافات و جامعه‌ی مردسالار است که مانع از تحقق حقوق بنیادین و آرمان‌های او می‌شود. به نظر می‌رسد بدبینی بیش از اندازه‌ی نویسنده به سرنوشت کودکان و گرایش به اغراق به دلیل جلب توجه مسئولان به مسئله‌ی کودک‌آزاری است.

۳-۵-۲. آزار جسمی

کودک‌آزاری جسمی که شایع‌ترین نوع کودک‌آزاری به شمار می‌رود، عبارت است از حمله‌ی فیزیکی به کودک به طوری که موجب درد، بریدگی، کبودی، شکستگی استخوانی و سایر جراحات یا حتی مرگ کودک شود. اشکال مختلف کودک‌آزاری جسمی شامل شلاق‌زدن، بستن کودک، کوبیدن به دیوار، سوزاندن با آب جوش یا مایعات داغ و تکان دادن شدید می‌باشد (نک: آبروشن، ۱۳۸۶: ۹۰).

مصدق بارز این نوع آزار جسمی مانند شلاق‌زدن کودک ضعیف و بی‌دفاع، در شخصیت داستانی «رضو» به چشم می‌خورد. بیان کردن واقعیت‌های تلخ کودکان کار و وضعیت وخیم آنان در روستاهای نابسامان که از چشم نهادهای قانونگذاری پنهان مانده، به نوعی نشان‌دهنده‌ی ضرورت حمایت از حقوق کودکان کار و نظارت‌های قانونی از طریق نهادها و سازمان‌های حمایت‌کننده‌ی حقوق کودک و مسئولان و بازرسان مجری در قانون کار است.

در زمینه‌ی فضاسازی و توصیف اجزای صحنه در موضوع کودک‌آزاری جسمی، نویسنده هنرمندانه صحنه‌های گوناگون را گزینش می‌کند و کنار هم قرار می‌دهد. از زیباترین صحنه‌ها، می‌توان به توصیف قالیباخانه، پس از شلاق‌زدن کودک به جرم چیدن انار اشاره کرد: «انار کوچولو پوست‌سوخته و دندان‌زده کنار تنه‌ی درخت افتاده بود و می‌خندید. مرد تاج‌برسر هنوز داشت به دهان پلنگ خشمگین نیره فرو می‌کرد. خجیجه، زن اسدو با شکم برآمده جیغ می‌کشید و تو سرش می‌زد و موهایش را می‌کند» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۹۴).

توصیف انار کوچولو که در حقیقت تداعی‌گر کودک آزار دیده است، در کنار عظمت نقشه‌ی قالی که محصول شرایط طاقت‌فرسای کار کودکان است، همراه با فضایی آمیخته با جیغ یک زن قربانی، صحنه‌ای تأمل‌برانگیز را در داستان به وجود می‌آورد.

نویسنده در تبیین مسئله‌ی کودک‌آزاری جسمی با استفاده از توصیف‌های مکانی، تلاش دارد تا این موضوع را برجسته کند؛ بنابراین توصیف‌های نویسنده سیاه و حزن‌انگیز است، به‌ویژه هنگامی که سخن از قالیباخانه و افرادش به میان می‌آید: «کپل‌ها، کمر و پاهای رضو بدجوری می‌سوخت. از بس گریه کرده بود، اشک نداشت. دختر بچه‌های قالیباخانه دور کماجدان بزرگی جمع شده بودند. توی کماجدان پر از لباس بود. لباس‌های پاره‌پوره و شندره‌پندره. آب تو کماجدان می‌جوشید. شپش‌ها و رشک‌های لباس‌ها، تو آب جوش می‌ترکیدند و می‌مردند» (همان: ۱۰۰).

۳-۵-۳. آزار عاطفی

هرگونه رفتار نامناسب که بر عملکرد رفتاری، شناختی، عاطفی و جسمی کودک تأثیر منفی داشته باشد، آزار عاطفی نامیده می‌شود. آزارهای کلامی و غیرکلامی، سرزنش یا تحقیر، ناسزاگفتن، مسخره‌کردن، دست‌انداختن، مقررات و کنترل شدید نامعقول، ترساندن مکرر کودک از تنبیه سخت بدنی، انتظارات و برخوردهای نامناسب با سن کودک، به خدمت گرفتن کودک برای ارضای نیازهای عاطفی خود و پاسخ‌های رفتاری پیش‌بینی‌ناشدنی بزرگسالان که باعث بی‌ثباتی و دگرگونی شناختی کودک می‌شود، همه از مواردی است که در موضوع آزار عاطفی مطرح است (نک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶: ۹). در داستان، توهین به کودکان در محیط کار، امری عادی به شمار می‌رود و به آسانی روحیه‌ی حساس و پاک کودکان با استفاده از الفاظ رکیک مانند «پدرسگ فلون فلون شده» زیر پای کارفرمایان ناآگاه و بی‌احتیاط له می‌شود.

گفت‌وگوهای صریح که آشکارا اهانت‌ها و فحاشی به کودکان را به نمایش می‌گذارد، از دیگر ویژگی‌های این داستان است. زبان در این گفت‌وگوها، عامیانه و صریح و نمایشگر شخصیت‌ها با هر تیپ شخصیتی است: «اسدو از فحش اوستا آن هم جلوی شاگردها خیلی ناراحت شد. هرچه نبود، اسدو نقش‌گو بود، «خلیفه»ی کارخانه بود، درآمد که: اوستا، به خدا خیر نمی‌بینی. این بچه مریضه. بچه‌ی هفت هشت‌ساله که این قدر زدن نداره. او دنیا جواب خدا ره چی می‌دی؟ انصاف هم ور آدم خوب چیزیه» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۹۳).

این دیالوگ کاملاً متناسب با شیوه‌ی سخن گفتن و اعتقادات یک قالیباف روستایی است. افزون بر این هم‌صدایی آشکاری نیز میان راوی و شخصیت دادخواه وجود دارد گویی هر دو با هم در لحن و شیوه‌ی بیان همتای همدیگرند.

۳-۵-۴. غفلت و بی‌توجهی و سهل‌انگاری

«غفلت و بی‌توجهی به رفتاری گفته می‌شود که طی آن کودک از حقوق اولیه‌اش از جمله: عدم فراهم نمودن غذا، پناهگاه مناسب و بی‌توجهی به مراقبت پزشکی و بهداشتی یا سرپرستی از کودکان که برای رشد و نمو آن‌ها ضروری است، محروم می‌شود» (خوشابی، ۱۳۸۷: ۴۵). بر خلاف سایر اشکال کودک‌آزاری که از نظر تئوریک، امکان ارتکاب آن‌ها از سوی سایر اشخاص غیر از والدین نیز متصور بود، این‌گونه از کودک‌آزاری صرفاً توسط والدین و سایر سرپرستان قانونی قابل ارتکاب است؛ چراکه قصور در نگهداری کودک و تأمین نیازهای او تنها تحت شرایطی امکان‌پذیر است که اشخاص مرتکب، مسئولیت نگهداری یا تأمین نیازهای طفل را بر عهده داشته باشند (نک: ایروانیان و همکاران، ۱۳۸۹: ۶۶).

در این داستان، کودکان توسط پدرانشان به صاحب قالیباخانه سپرده می‌شوند و کارفرمایان ضمن قرارداد، مسئولیت تأمین مایحتاج آنان را بر عهده می‌گیرد؛ از این‌رو او در قبال این کودکان مسئول است؛ اما بی‌توجهی به کودکان و نیازهای آن‌ها در قالیباخانه به قدری زیاد است که کودکان برای رهایی از شرایط طاقت‌فرسا دست به خودکشی می‌زنند: «کوچه پر از ظلمت بود. رضو بارها، ظرف همین یک‌سال دیده بود که بچه‌های قالیباخانه، خود را با خوردن تریاک سوخته و د.د.ت، خلاص می‌کنند» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۷۳).

در متن داستان بی‌توجهی والدین به تعلیم و تربیت فرزندان خویش و همچنین بی‌اهمیت‌بودن تحصیل کودکان از سوی اهالی روستا آشکار است. تا جایی که پدر «نمکو»، مدرسه رفتن او را عامل بدبختی‌اش می‌داند و شخصیت مکمل داستانی «ماش شیطنتو» کارکردن نمکو را در قالیباخانه تنها منبع کسب درآمد او معرفی می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

در سده‌های گذشته دوران کودکی، اهمیت و ارزش ویژه‌ای نداشت و بیشتر وقت‌های کودکان، با کارگری مداوم و پایدار سپری می‌شد. با گذر زمان، از یک‌سو با انتشار کتاب‌های گوناگون درباره‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان، جایگاه آنان در حوزه‌ی ادبیات

به روشنی ترسیم شد و از سوی دیگر با پیش‌بینی مقوله‌نامه‌ها، کنوانسیون‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، حقوق کودکان در کانون توجه و بررسی قرار گرفت. در زمینه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، بدون شک هوشنگ مرادی کرمانی از برجسته‌ترین داستان‌نویسان ایرانی است که بارها از سوی کودکان و نوجوانان و محافل داخلی و خارجی با استقبال مواجه شده است. داستان‌های او ریشه در سختی‌ها و تلاش‌هایی دارد که در زندگی‌اش انجام داده؛ به همین دلیل نویسنده درون‌مایه‌های داستان‌هایش را از واقعیات و مسائل روزمره‌ی زندگی برگرفته و آن‌ها را با مهارت نویسنده‌ی‌اش آمیخته است.

داستان بچه‌های قالیافخانه با پرداختن به معضل کار کودکان در قالب داستان، به گونه‌ای غیرمستقیم به مؤلفه‌های حقوق کار کودکان، مانند سن کار، ساعت کار، دستمزد کودک، محیط کارگاه، کودک‌آزاری اشاره می‌کند. نویسنده در این داستان به سن کار کودکان نیز توجه داشته و ضمن بیان ویژگی‌های بیرونی شخصیت‌های کودک، با توجه به ماده‌ی ۷۹ قانون کار، غیرقانونی بودن سن کارگران کودک قالیافخانه را نیز مطرح کرده است. او همچنین به فضای آندوهبار کارگاه قالی‌بافی و انجام کارهای زیان‌بار توسط کودکان، به‌عنوان مصادیقی از رعایت نشدن قانون کار کودکان زیر سن کار توجه کرده است. درواقع، مرادی کرمانی با دقت در وصف و ذکر جزئیات ساعات کار شخصیت‌های داستانی، رعایت نشدن حقوق کودکان و عدم توجه به الزامات قانونی کار را بیان می‌کند.

او تمامی مشکلات جسمی را بدون کم و کاستی در داستان منعکس می‌سازد و طنزی سیاه را چاشنی آن قرار می‌دهد تا توجه عامه‌ی مردم و مسئولان را بیشتر و بیشتر به این مسئله جلب کند. وی با دقت در وصف و استفاده از تصاویر دیداری، شنیداری و ذکر جزئیات به توصیف وضعیت کاری کودکان پرداخته و باعث ماندگاری هرچه بیشتر داستان در ذهن مخاطب می‌شود.

مرادی کرمانی به‌طور مستقیم و با آگاهی کافی از مقررات کار (طبق ماده‌ی ده قانون کار) در جای‌جای داستان به دستمزد ناچیز کودکان اشاره دارد. دستمزدی که صرف پرداخت قرض‌های والدین آن‌ها می‌شود و به رشد و تعالی آن‌ها کمکی نمی‌کند. گاهی نویسنده برای برجسته کردن دستمزد از دست‌رفته‌ی شخصیت‌ها، از ترانه‌های عامیانه نیز بهره می‌گیرد.

نویسنده محیط کار و عناصر پیرامون آن از جمله فضای نامطلوب کارگاه، فقدان امکانات خوابگاهی، کمبود امکانات بهداشتی و تغذیه‌ی ناسالم را به تصویر می‌کشد. این مسئله با نشانه‌شناسی عنوان این داستان نمودی آشکار می‌یابد. بر این اساس خواننده در اولین برخورد خود با داستان با عنوانی روبه‌رو می‌شود که در آن واژه‌ی بچه به مکان قالیباخانه اضافه شده است؛ گویی کودکان این داستان نه تنها لذت کودکی خود را در قالیباخانه‌ها از دست می‌دهند، بلکه در ازای قربانی کردن دوره‌ی کودکی خود چیزی هم به دست نمی‌آورند.

مرادی کرمانی در این داستان فاجعه‌ی کودک‌آزاری، انواع آن (جنسی، جسمی، عاطفی و غفلت و بی‌توجهی) و همچنین آثار برجای‌مانده از آن را به‌خوبی درباره‌ی دختران و پسران خردسال، نشان داده است. بی‌توجهی والدین به تعلیم و تربیت فرزندانشان و بی‌اهمیت بودن تحصیل کودکان در روستا نیز در متن داستان نمودی آشکار دارد.

وضعیت نامناسب کارگران و فقدان حداقل حقوق قانونی برای ایشان از قبیل نداشتن سالن غذاخوری، وضعیت نابسامان خوابگاه‌ها، فقدان نظارت و امکانات نامناسب محیطی برای اقامت کارگرانی که سکونت موقت دارند، از جمله حقوق آنان به‌عنوان کارگر به شمار می‌آید که نویسنده با ذکر توصیف‌ها و با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی از قبیل تشبیه و اغراق به رعایت‌نشدن این حقوق اشاره می‌کند.

در نهایت اینکه جنس مؤنث نیز در این داستان از چهره‌ی سنتی خود فاصله گرفته است و نقش‌های گوناگون مادر، همسر یا دختری را ایفا می‌کند. در تمامی این نقش‌ها او قربانی جهل، بی‌سوادی، خرافات و جامعه‌ی مردسالار است که مانع از تحقق حقوق بنیادین و آرمان‌های او می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. «اینجانب یدالله فرزند بمانعلی، شهرت کوهپایه‌ای فرزند خود نصرالله معروف به «نمکو» دادم به اجیر شغل قالیبافی به مدت چهار سال و مبلغ یک هزار و دویست ریال که عبارت از یکصد و بیست تومان باشد نقداً وصول کردم. و قرار گردید سال دوم صد و هفتاد تومان و سال چهارم چهارصد تومان صاحب قالیباخانه بدون هیچ‌عذر و بهانه‌ای به اینجانب عندالمطالبه بپردازد. در ضمن صاحب قالیباخانه تعهد می‌کند که از سال دوم، سالی دو دست لباس که عبارت از دو پیراهن و دو شلوار که یک دست از جنس کرباس و یک دست از جنس متقال باشد و سال سوم سالی یک جفت گیوه و از سال چهارم یک کت نو برای اجیرشده هم

بر ذمه‌ی صاحب قالیبافخانه می‌باشد. ضمناً اجیرشده حق ندارد در ظرف این چهار سال تا انقضای این مدت، کار خود را ترک نماید یا جای دیگر به کار پردازد. و اگر تخطی کند و یا به مرضی دچار گردد که از عهده‌ی کار برنیاید باید ولی او، متعهدعلیه ضرر و زیان قالیبافخانه را تمام و کمال کما هو حق و عندالمطالبه مسترد دارد. این قرارداد بین یدالله کوهپایه ای و ماشاءالله رمضانعلی بسته شده است» (مرادی کرمانی، ۱۳۶۷: ۳۰).

منابع

- اباذری فومشی، منصور. (۱۳۸۶). حقوق کار و نحوه‌ی عملی رسیدگی به شکایات، دعاوی و جرایم در قانون کار. تهران: خرسندی.
- ابراهیمی، مرتضی. (۱۳۹۳). «بررسی ضرورت‌های مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی علوم انسانی». *مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی علوم انسانی*، ش ۲، صص ۱۹-۳۲.
- اصغری، جواد. (۱۳۸۸). «بررسی زیبایی‌شناختی عنصر مکان در داستان». *نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ش ۲۶، صص ۲۹-۴۵.
- انتظاری، علی و مرضیه جدائیان. (۱۳۹۰). «بازنمایی فرهنگ کار در کتاب‌های داستانی کودکان». *راهبرد فرهنگ*، ش ۱۴ و ۱۵، صص ۲۰۶-۲۲۸.
- ایروانیان، امیر و همکاران. (۱۳۸۹). *کودک‌آزاری: از علت‌شناسی تا پاسخ‌دهی*. تهران: خرسندی.
- آبروشن، هوشنگ. (۱۳۸۶). *کودک‌آزاری و کنوانسیون حقوق کودک*. تهران: آثار اندیشه.
- بلیغ، سوسن و همکاران. (۱۳۸۲). *کنوانسیون حقوق کودک و بهره‌وری از آن در حقوق داخلی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- بیگی، جمال. (۱۳۸۸). *بزه‌دیدگی اطفال در حقوق ایران*. تهران: میزان.
- پویان، مجید و الهام صفی جهانشاهی. (۱۳۹۲). «آسیب‌شناسی کار کودکان در اثر هوشنگ مرادی کرمانی»، در *مجموعه‌مقالات هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان*، صص ۳۱۶-۳۲۷.
- _____. (۱۳۹۳). «بررسی آثار مرادی کرمانی در پایان‌نامه‌ها به تکرار رسیده است». *خبرگزاری کتاب ایران، دست‌یافتنی در ۱۸ شهریور، <http://www.ibna.ir/fa/doc/report> به تاریخ بازیابی ۱۳۹۵/۴/۲۷*.

خوشابی، کتایون. (۱۳۸۷). *کودک‌آزاری (انواع آزار جسمی، جنسی، عاطفی و بی‌توجهی به کودکان)*. تهران: قطره.

رسولی، اکرم. (۱۳۸۱). «یافته‌های بزه‌دیده‌شناختی اطفال و تأثیر آن بر نظام کیفری». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. زارع شاه‌آبادی، اکبر و همکاران. (۱۳۸۸). «نقش خانواده‌ی نابسامان بر پدیده‌ی کودکان کار؛ مطالعه‌ی موردی: استان یزد». *انتظام اجتماعی*، ش ۳، صص ۳۰-۵۲. صفایی، علی و حسین ادهمی. (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل مؤلفه‌های گروتسک در داستان بچه‌های قالیبافخانه اثر هوشنگ مرادی کرمانی». *مجموعه‌مقالات ششمین همایش پژوهش‌های ادبی*، دانشگاه شهیدبهشتی تهران، صص ۱-۳۱.

_____ . (۱۳۹۴). «نگاهی به مؤلفه‌ها و الگوهای طنز در آثار هوشنگ مرادی کرمانی». *پژوهشنامه‌ی ادب غنایی*، س ۱۳، ش ۲۴، صص ۲۱۱-۲۳۲. طاهری، محمدسلیمان. (۱۳۸۸). *قانون کار در نظم حقوق کنونی*. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و مشاوره‌ی حقوقی وکلای ایران زمین با همکاری نشر میزان. قاسم‌زاده، فاطمه. (۱۳۷۸). «کودکان کار». *ماهنامه‌ی اندیشه‌ی جامعه*، ش ۷، صص ۱۰-۲۳.

قراچورلو، رزا. (۱۳۸۴). «بررسی چالش‌های قانونی کودک‌آزاری جنسی در ایران». *مجله‌ی قانون و کلا*، ش ۱۹۱، صص ۱۸۳-۱۹۷. قریشی، شریف. (۱۳۵۲). *کار و حقوق کارگر*. تهران: دارالکتاب الاسلامیه. کلانتری، صمد و مژده کیانی. (۱۳۸۵). «بررسی تطبیقی کار کودکان در کشورهای پیشرفته و جهان روبه‌توسعه». *اطلاعات سیاسی/اقتصادی*، ش ۲۳۱ و ۲۳۲، صص ۲۸۲-۲۹۵.

لهسایی‌زاده، عبدالعلی و حجت‌الله اشرفی. (۱۳۸۱). «بررسی عوامل تعیین‌کننده‌ی کار کودکان؛ مطالعه‌ی موردی شهرستان کاشان». *نامه‌ی پژوهش*، ش ۱ و ۲، صص ۱۰۵-۱۳۵.

محمدی، خدیجه. (۱۳۸۴). *حمایت از اطفال بزه‌دیده در سیاست جنایی تقنینی جدید ایران و سازمان ملل*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه مفید. منصور، محمود. (۱۳۶۲). *روان‌شناسی ژنتیک*. تهران: رز. مرادی کرمانی، هوشنگ. (۱۳۶۷). *بچه‌های قالیبافخانه*. تهران: کتاب سحاب.

موسوی بجنوردی، محمد. (۱۳۸۶). «کودک‌آزاری». فصلنامه‌ی حقوق و علوم سیاسی، ش ۳، صص ۷-۲۲.

موسوی نجف‌آبادی، فروغ. (۱۳۸۲). اشعار عامیانه‌ی ایران: در دوره‌ی قاجار. به تصحیح و اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: نگار.

مهدوی مزینانی، زهرا و مجتبی مزینانی. (۱۳۹۰). «آسیب‌شناسی حقوقی کار کودکان و نوجوانان در کسب‌وکارهای خانوادگی». خانواده پژوهی، س ۷، ش ۲۶، صص ۱۲۵-۱۴۳.

نوریان محمدی، محمود. (۱۳۹۱). واقع‌گرایی (رنالیسم) در داستان‌های هوشنگ مرادی کرمانی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند.

هاشمی، محمد. (۱۳۷۰). نگرشی بر قانون جدید کار جمهوری اسلامی ایران. تهران: دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.